

یورش بی امان سرمایه بحرانی و راه مقابله با آن

کمیته هماهنگی

پنجشنبه بیست هشتم آذر ۱۳۸۷

بحران کنونی سرمایه بدون شک در زمره گسترده ترین، کوبنده ترین و ویرانگرترین بحران های تاریخ شیوه تولید سرمایه داری است. نمایندگان فکری نظام بردگی مزدی و تمام دولت های سرمایه داری دنیا با تمامی قوا تلاش می کنند تا واقعیت بحران را وارونه نشان دهند، ریشه های واقعی بحران را به طور کامل از انظار توده های کارگر پنهان سازند، ابعاد بحران را غیرواقعی ترسیم کنند و حتی سیمای خارجی بحران را با هزاران دستکاری باب طبع و مورد نیاز سرمایه در پیش چشم کارگران قرار دهند. تمامی دولت ها، تمامی طبقه سرمایه دار جهانی، تمامی نهادها و مراکز عظیم برنامه ریزی نظم تولیدی و ارزش افزایی سرمایه در دنیا دست به کار مدیریت بحران هستند و همه آن ها بسیار شیادانه و مزورانه دروغ مشترکی را به توده های کارگر دنیا تحویل می دهند: این که اعجاز خواهند کرد و با قدرت مدیریت و راه حل یابی و چاره پردازی خویش بحران را رفع خواهند کرد!! ما پیشتر در باره بحران بحث کرده ایم. در این جا نیز برخی نکات عام را به ضرورت یادآوری می کنیم. اما محتوای واقعی بحث تکرار حرف های قبل نیست. کل صحبت بر سر تشدید فقر و فلاکت و گرسنگی قریب الوقوع ناشی از بحران سرمایه برای طبقه کارگر بین المللی از جمله چند ده میلیون نفوس خانواده های کارگری ایران و ضرورت یورش متقابل کارگران به سرمایه در درجه نخست برای زنده ماندن و سپس تعیین تکلیف تاریخی با نظام بردگی مزدی است. دولت های سرمایه داری در همه جا مشغول مدیریت بحران هستند. اما مدیریت بحران فقط و فقط یک معنا دارد: سرشکن کردن برنامه ریزی شده، سازمان یافته و سنجیده تمام بار و توان و عوارض بحران تا آخرین دینار بر گرده توده های کارگر به گونه ای که در عین حال با کمترین میزان مقاومت و مبارزه بردگان مزدی سرمایه مواجه شود. این تنها معنای مدیریت بحران از سوی متولیان و حاکمان روز سرمایه در هر گوشه این دنیا است.

پیشتر به مناسبت های مختلف تشریح کرده ایم که تولید افراطی سرمایه پدیده ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است. دقت شود که تولید افراطی سرمایه چیزی غیر از تولید افراطی کالا است. سرمایه به طور مستمر و از درون هر دور بازگشت خود سرمایه تولید می کند. به بیان دیگر، کوه عظیم اضافه ارزش های حاصل از استثمار کارگران مزدی را به سرمایه های الحاقی جدید تبدیل می کند. سرمایه مدام بزرگتر و بزرگتر و کوه پیکرتر می شود و در این راستا نسبت میان بخش ثابت آن شامل ماشین آلات و مواد اولیه و وسایل کمکی و ... در قیاس با بخش متغیر آن یعنی نیروی کار خریداری شده توسط سرمایه دار بسیار عظیم تر و عظیم تر می شود. این واقعیتی است که هر کارگری می تواند با انداختن گوشه چشمی به کارخانه ای که در آن کار می کند آن را به وضوح ببیند. این چیزی است که در نهاد سرمایه است و همین روند در عین حال زمینه ساز سیر رو به افت نرخ سود سرمایه و در شرایطی معین غلتیدن نظام سرمایه داری به ورطه هولناک ترین بحران ها است. چرا؟ دلیل آن روشن است. ماشین آلات، مواد

اولیه و وسایل کمکی یا زمین و ساختمان و وسایل حمل و نقل و مانند این ها همگی نیازهای حتمی تولید سرمایه و کالا هستند، اما هیچ یک از آن ها در درون فرایند تولید هیچ ریالی ارزش جدید تولید نمی کنند. این ها فقط ارزش موجود خود را به کالاهایی که ساخته می شود منتقل می کنند. به یک خودرو نگاه کنید. فرض کنیم بهای مواد اولیه و وسایل نیمه ساخته و پول آب و برق و گاز و تلفن و کامپیوتر و استهلاک ماشین آلات و هزینه حمل و نقل و استهلاک ساختمانی که تولید در آن انجام گرفته است ۴ میلیون تومان باشد. فرض کنیم مجموع کارگرانی که این خودرو را ساخته اند هم یک میلیون تومان دستمزد دریافت کرده باشند. به این ترتیب، بهای تمام شده خودرو ۵ میلیون تومان می شود. حال اگر سرمایه دار همین خودرو را به ۱۰ میلیون تومان بفروشد، ۵ میلیون تومان سود برده است. در همین محاسبات خوب تعمق کنید. سرمایه دار کل هزینه مربوط به بهای مواد اولیه و وسایل کمکی و مصالح نیم ساخته و استهلاک ساختمان و پول آب و برق و گاز و تلفن و حمل و نقل و همه را که خرج کرده بود از ۱۰ میلیون تومان بهای فروش خودرو کم می کند. به عبارت روشن تر، این کالاها یا اجزای متشکله سرمایه ثابت که البته خودشان هم از سیر تا پیمای محصول کار و استثمار طبقه کارگرند هر کدام در اینجا بهای خود را برداشتند و رفتند. در این میان باقی می ماند نیروی کاری که صرف ساختن این خودرو شده است. همین نیروی کار است که ۶ میلیون تومان ارزش جدید به خودرو تولید شده اضافه کرده اما در عوض فقط ۱ میلیون تومان دریافت کرده است. سرمایه دار ۵ میلیون تومان از ارزش آفریده توسط کارگران را به صورت ارزش اضافی یا سود نصیب خود کرده است. این محاسبه ساده را در نظر داشته باشید تا به بحث بحران بازگردیم. گفتیم که تولید افراطی سرمایه پدیده ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است. سرمایه در هر دور واگرد خود در قیاس با دور قبل با حجم بیشتری به کار می رود، و در این روند بخش ثابت سرمایه یعنی همان بخشی که منشأ تولید هیچ ارزش جدیدی نیست به طور غول آسا رشد می کند، در حالی که بخش متغیر آن یعنی نیروی کاری که برای تولید کالاها استثمار می شود یا کاهش پیدا می کند یا همان اندازه باقی می ماند و یا اگر هم رشد کند باز به صورت نسبی است یعنی در قیاس با رشد بخش ثابت سرمایه به صورت چشمگیر کاهش می یابد. اگر بخواهیم این مسئله را به زبان مثال فوق بیان کنیم باید بگوییم که بخش اعظم ۵ میلیون تومان سودی که از تولید یک دستگاه خودرو به دست آمده صرف خرید ماشین آلات جدید، مواد اولیه بیشتر، وسایل کمکی (ایجاد ساختمان ها و سالن های جدید تولید و خرید وسایل جدید حمل و نقل و...)، قطعات نیمه ساخته بیشتر و دریک کلام افزایش سرمایه ثابت می شود، درحالی که سرمایه متغیر یعنی نیروی کاری که این یک دستگاه خودرو را تولید کرده است نه تنها افزایش نمی یابد بلکه چه به صورت مطلق و چه به شکل نسبی کاهش می یابد. به سخن دیگر، سرمایه خود به حکم طبیعت و درونمایه ذاتی خود سرچشمه واقعی رشد ارزش اضافی و سود را در قیاس با نرخ پرشتاب و غول آسای رشد انباشت خود محدود و محدودتر می کند. نتیجه محتوم این روند آن است که توده انبوه اضافه ارزش هایی که توسط کارگران تولید می شود با این که پیوسته و به گونه ای کاملاً جهشی رشد می کند اما قادر به تأمین و تضمین نرخ سودهای لازم برای بازتولید کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه ها نیست. شیوه تولید سرمایه داری در ذات خود با این تناقض رو به رو است. از یک سو، سرمایه می خواهد ببالد و فربه و فربه تر شود. می خواهد با حداقل نیروی کار حداکثر کالاها را تولید کند و حداکثر سود را به چنگ آورد. می خواهد با کمترین میزان نیروی کار بیشترین ماشین آلات را به چرخ اندازد و عظیم ترین حجم مواد اولیه را به محصول تبدیل کند. می خواهد رقم سود

خود را نجومی و نجومی تر سازد و حجم خود را کهکشانی و کهکشانی تر کند. از سوی دیگر، در درون همین روند، سرچشمه واقعی تولید ارزش اضافی و سود یعنی نیروی کار را به نسبت بخش ثابت خود یعنی بخشی که تولید کننده هیچ ارزش جدیدی نیست، کمتر و کمتر می کند. همین روند به سیر کاهش نرخ سود سرمایه می انجامد، زیرا منبع و منشا سود همان نیروی کار یا سرمایه متغیری است که مقدار آن نسبت به سرمایه ثابت دم به دم کاهش می یابد. قبل از این که به بحث های دیگر برسیم باید بر این نکته تأکید کنیم که ما در صحبت از سرمایه اصلاً به این یا آن سرمایه و به طور کلی به تک سرمایه ها نگاه نمی کنیم. از کل سرمایه یک کشور و از سرمایه جهانی و یا به عبارت دقیق تر و صحیح تر و رساتر از سرمایه به صورت عام سخن می گوئیم. با توجه به این توضیحات بسیار مختصر، کاملاً مشخص است که سرمایه در طبیعت خود به طور مستمر با سیر رو به کاهش نرخ سود دست به گریبان است و همین رویکرد یا گرایش یا پویه ذاتی سرمایه است که قهراً به بحران و بحران های حاد ویرانگر منتهی می شود. البته شیوه تولید سرمایه داری در درون خود مکانیسم ها و اهرم های مؤثری برای خنثی کردن این گرایش هم دارد. پیوسته بر شدت استثمار کارگران می افزاید. به کمک همه امکانات تلاش می کند تا بهای تشکیل بخش ثابت سرمایه را پایین آورد. زمان کار روزانه کارگران را طولانی تر می کند. در دوران معاصر به ویژه به کمک اهرم هایی مانند اوراق سهام و بازار بورس می کوشد اثرات این گرایش نزولی نرخ سود را خنثی کند. سرمایه از همه این راه ها و ابزارها برای جلوگیری از غلتیدن به ورطه بحران بهره می گیرد. اما دامنه اثرگذاری این عوامل محدود است و بر همین اساس غرق شدن سرمایه در گرداب هائل بحران امری کاملاً اجتناب ناپذیر و حتمی است.

تا اینجا در واقع بیان همان نکات عام مربوط به بحران بود که بازگویی آن ها ضرورت داشت. اما بحث اصلی و مشخص ما تا جایی که به موضوع و هدف این نوشته مربوط می شود از اینجا به بعد شروع می شود. سیر طبیعی وقوع بحران ها آن است که سرمایه های بسیار زیادی و گاه عظیم ترین بخش سرمایه های یک کشور و کل سرمایه جهانی امکان بازتولید و ارزش افزایی خود را از دست می دهند. صاحبان این سرمایه ها یا تراست های بزرگ صنعتی و مالی اعلام ورشکستگی می کنند. این بخش از سرمایه ها معمولاً توسط کارتل ها و کمپانی هایی که وضع بهتری دارند و به دلیل تسلط بر شرایط تولیدی برتر ضربات بحران را کمتر تحمل کرده اند، بلعیده یا در واقع به ثمن بخرس خریداری می شوند. سرمایه های کوچک عموماً در سرمایه های بزرگ ادغام می شوند. روند تمرکز سرمایه در مقیاس کل سرمایه های یک کشور و کل سرمایه جهانی هر چه بیشتر شدت می یابد. این طور بگوئیم که سرمایه در سطح سراسری دست به پالایش خود می زند و در جریان این پالایش سرمایه های فراوانی ورشکسته می شوند و موجودیت مستقل خود را از دست می دهند. در این میان نکته اساسی یا اساسی ترین نکته آن است که روند مقابله سرمایه با بحران در واقع روند سرشکن شدن کل عوارض، تاوان ها و هزینه های بحران بر زندگی توده های طبقه کارگر است. در طول دوره بحران بخش های بسیار عظیمی از طبقه کارگر بیکار می شوند و کل هزینه معاش آنان بر دوش بخش شاغل طبقه آنان یعنی پدر و مادر و خواهر و برادر و پسر و دختر و افراد دیگر خانواده می افتد. رقابت میان توده های کارگر بیکار برای یافتن کار به صورت وحشتناکی اوج می گیرد و سرمایه داران و دولت های سرمایه داری با اغتمام فرصت همچون کرکس به دار و ندار معیشتی بردگان مزدی هجوم می برند و سطح دستمزدها را تا سرحد مرگ کارگران و فرزندان آن ها کاهش می دهند. تمام امکانات اجتماعی و حداقل زیست توده های کارگر

آماج هارترین و سبانه ترین تهجمات واقع می شود. مدرسه های زیادی را تعطیل می کنند و معلمان کارگر شاغل در آن ها را اخراج می نمایند. شمار دانش آموزان درون هر کلاس را به حداکثر می رسانند. نیازهای آموزشی کودکان را به طور کامل سلاخی می کنند. بیمارستان ها را می بندند. پرستاران زیادی را مانند همه بخش های دیگر طبقه کارگر راهی برهوت بیکاری می کنند. شمار پزشکان و بهیاران و کادر پزشکی و درمانی را در همه جا تا حد ممکن کاهش می دهند. بیماران بسیار زیادی را از همان حداقل دارو درمان بی نصیب می کنند. در جاهایی که پیش از وقوع بحران اثری از امکانات رفاهی برای سالمندان یا کودکان وجود داشته است، این امکانات با تیغ تیز سرمایه سلاخی می شود. هر کجا اثری از بیمه بیکاری، بیمه بیماری و درمان و مانند این ها وجود داشته است با بیرحمی و قساوت تمام قربانی حفظ سود سرمایه و ایجاد شرایط لازم برای بازتولید سرمایه های دچار بحران می شود. در یک کلام، سرمایه به هر آنچه که نشانی از دار و ندار معیشتی و نیازهای اولیه زندگی توده های کارگر دارد یورش می برد تا از این طریق راه خروج خود از بحران را هموار سازد.

پیشتر در یکی از نوشته های همین سایت و همین ستون خاطرنشان کردیم که بحران کنونی دنیای سرمایه داری به هیچ وجه یک حادثه ابتدا به ساکن، ناگهانی. فاقد پیشینه نبوده و نیست. سرمایه داران و دولت ها و مراکز بین المللی برنامه ریزی اقتصادی نظام سرمایه داری در این مورد نیز زمین و زمان را از عوام فریبی پرکرده اند. بحران پدیده خلق الساعه روز نیست. شیوه تولید سرمایه داری چند دهه است که در سطح بین المللی موج بحران را به گونه ای حاد در شریان حیات خود لمس می کند. یک نکته بسیار مهم و قابل تعمق این است که دولت های سرمایه داری در تمامی این دوره بحران را مدیریت کرده اند و ما پیشتر گفتیم که مدیریت بحران توسط سرمایه و سرمایه داران و دولت ها فقط و فقط یک معنی دارد: این که چگونه کل بار بحران بر زندگی توده های کارگر سرشکن شود به طوری که امکان مبارزه، مقاومت و خیزش های عظیم و انقلابی بردگان مزدی به حداقل برسد. باید این واقعیت تلخ را قبول کنیم که نظام سرمایه داری در طول دوره مورد بحث تا حد زیادی در این کار موفق بوده است. سرمایه داران و دولت های سرمایه داری این موفقیت شرربار بشرستیزانه را در کشورهای مختلف دنیا به شکرانه دو عامل اساسی و تعیین کننده به چنگ آورده اند: وجود اتحادیه های کارگری مزدور نظام بردگی مزدی در کشورهای غربی و دستگاه های نیرومند سرکوب و حمام خون در کشورهایی مانند ایران. شاید بتوانیم یک تفاوت مهم میان چگونگی برخورد نظام سرمایه داری به بحران های ذاتی و ساختاری این شیوه تولید در حال و گذشته را در همین نحوه برنامه ریزی انتقال و سرشکن کردن کل بار بحران بر زندگی توده های کارگر مشاهده کنیم. واقعیت این است که سرمایه داری برای چگونگی تحقق همین هدف یعنی سرشکن کردن هر چه هولناک تر و گسترده تر بحران بر زندگی توده های کارگر بسیار سازمان یافته تر از گذشته های دور عمل کرده است و در این گذر از عواملی مانند سازمان یافتگی نیرومند دولتی، هماهنگی و برنامه ریزی مشترک در سطح قاره ای و جهانی، سرکوب وحشیانه جنبش کارگری، مزدوری اتحادیه های کارگری و نقش این اتحادیه ها در کفن و دفن هر جنب و جوش ضد سرمایه داری کارگران و نوع این ها حداکثر بهره برداری را به عمل آورده است. سرمایه داری از همه این امکانات و عوامل استفاده کرده است تا، از یک سو، بار بحران ها را در گسترده ترین سطح بر شانه کارگران بیندازد و، از سوی دیگر، امکان مهار و کنترل مقاومت توده های کارگر را به حداکثر و شانس بروز خیزش های کارگری را به حداقل برساند. برای این که

بینیم چگونه کل بار بحران در این چند دهه بر گرده کارگران بار شده است کافی است فقط به وضعیت زندگی و کار و حال و روز توده های طبقه کارگر نگاه کنیم. در همه کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی و هرکجای جهان که به یمن خیزش های ضد سرمایه داری جنبش کارگری در دوره های گذشته سطحی از امکانات رفاهی وجود داشته همه این امکانات آماج حملات وحشیانه سرمایه قرار گرفته است. در این کشورها به طور مثال بیمه بیکاری یا سایر امکانات رفاهی به هیچ وجه آن چیزی نیست که چند دهه پیش از این وجود داشته است. در کشور سوئد در طول دهه ۷۰ هر کارگری که بیکار می شد در تمام مدت بیکاری کل حقوق ایام اشتغال خود را دریافت می کرد. این پدیده یعنی غرامت بیکاری در دهه ۸۰ به ۹۰٪ و سپس در دهه ۹۰ به ۷۵ تا ۸۰٪ و سپس در دهه نخست قرن جاری به چیزی میان ۶۵ تا ۸۰٪ کاهش یافته است. در همین کشور، بیمه ایام بیماری نیز دچار همین نوع سلاخی شده است. ورودیه ۳۰ کرونی بیمارستان ها تا ۲۵۰ کرون بیشتر شده است. غذای رایگان دانش آموزان دبیرستانی به طور کامل قطع شده است. شمار تخت های بیمارستانی به نصف رسیده است و تعداد پرستاران بیمارستان ها به رغم افزایش اندک جمعیت و به رغم افزایش جهش وار شمار بیماران و مراجعان بیمارستان ها ۳۰٪ از گذشته کمتر شده است. در طول هر سال حداقل ۲۰ مجتمع آموزشی مرکب از کلاس های ابتدایی تا راهنمایی به طور کامل تعطیل شده و تعداد دبیرستان های تعطیل شده نیز بسیار بالا است. هر کارگر مریضی که مجبور به گرفتن مرخصی استعلاجی برای هر چند روز شود در روز اول آن هیچ حقوقی دریافت نمی کند و در روزهای بعد نیز درصدی از حقوق روزهای اشتغال خود را می گیرد. این امر سبب شده است که تمامی کارگران بیمار حتی الامکان از گرفتن مرخصی دوره بیماری چشم پوشی کنند و بر اساس آمارها صرفه جویی مستقیم سرمایه داران سوئد در هر سال فقط از همین طریق معادل کار ۳۰۰ هزار کارگر در سال بوده است. به بیان دیگر، صاحبان سرمایه از این طریق در هر سال معادل کار ۳۰۰ هزار کارگر کار رایگان و بدون هیچ دستمزد نصیب خود کرده اند. در تمامی این چند دهه بخش قابل توجهی از نیروی کار مورد نیاز سرمایه داران به صورت کاملاً رایگان از سوی نهادهای دولتی سرمایه در اختیار آنان قرار گرفته است. فهرست این جا به جایی ها یا در واقع سلاخی معیشت و امکانات کارگران بسیار طولانی است و همه این ها را باید فقط مشتم نمونه خروار به حساب آورد. آنچه در مورد سوئد گفتیم به صورت بسیار هولناک تری در مورد بسیاری از کشورهای دیگر و بیش از همه در مورد عظیم ترین قطب های صنعتی نظیر آمریکا، آلمان، کانادا، ژاپن و جاهای دیگر صدق می کند.

راه دور نرویم و به سراغ جامعه خودمان و زندگی توده های طبقه خودمان در جایی که زندگی می کنیم بیاییم. در اینجا زبان از بیان ماجرا عاجز است. ۳۰ سال پیش ما در زیر سلطه یکی از هارترین و جلادترین و تبهکارترین دولت های سرمایه داری برای سرمایه داران کار می کردیم و استثمار می شدیم و سرمایه و ارزش اضافی تولید می کردیم. شرایط زندگی ما چنان رقت بار بود و فشار بی حقوقی ها و ستمکشی ها چنان کل توده های طبقه ما را در خود له کرده و از هستی ساقط کرده بود که برای رهایی خویش انقلاب کردیم. ما سلسله جنبان انقلاب بودیم. اما انقلاب ضد سرمایه داری ما به «انقلاب» ی برای تحکیم پایه های لرزان سرمایه داری و تشدید استثمار هر چه بیشتر ما تبدیل شد که خود حدیث دیگری دارد و پرداختن به آن مجال دیگری را می طلبد. فعلاً داریم در باره بحران حرف می زنیم. ما در آن روزها زیر فشار وخامت وضع معیشتی و خفقان حاکم بر جنبش خویش انقلاب کردیم. اما واقعیت

این است که زندگی آن روز ما با زندگی ای که الان می کنیم اصلاً قابل قیاس نیست. سطح دستمزدهای واقعی امروز ما حتی به ۳۰٪ مزدهای آن روزمان نمی رسد. «قانون کار» سرمایه از بیخ و بن قانون بردگی مزدی است و در جامعه ایران قانون حداکثر توحش سرمایه برای تشدید هر چه وحشیانه تر استثمار ما است. با این همه، عظیم ترین بخش توده های طبقه مان را حتی از شمول همان مزایای بسیار ناچیز این قانون خارج و محروم کرده اند. هیچ اثری از حق بیمه و یک روز تعطیل در هفته و تعطیلات سالانه و غرامت بیکاری برای میلیون ها کارگر همزنجیر ما باقی نمانده است. شمار کودکان خیابانی طبقه مان سر به فلک کشیده است. جمعیت زنان طبقه مان که برای یک لقمه نان فرزندانشان مجبور به تن فروشی هستند از میلیون ها گذشته است. ۳۰٪ کودکان در سن آموزش طبقه ما به جای مدرسه و درس و آموزش روزها در سیاهچال های سود سرمایه فرسوده می شوند و شب ها در کنار خیابان ها روی کارتون می خوابند. ده میلیون از بردگان مزدی همسرنوشت ما بیکارند و هر روز ما را هزارتا هزارتا بیکار می سازند. دستمزدهای ما را ۶ ماه ۶ ماه پرداخت نمی کنند. هیچ تضمینی در هیچ کجا برای اشتغال فردای خود نداریم. تعویق طولانی مدت دستمزد به رسم متعارف سرمایه داران تبدیل شده است. قراردادهای دائمی درازمدت کار به تاریخ پیوسته و جای آن ها را قراردادهای موقت سفید امضا گرفته است. شرح این قصه سراسر رنج و درد به زبان در نمی آید. ما ۳۰ سال پیش از فرط بی حقوقی و گرسنگی و ستم کشی و شدت استثمار دست به انقلاب زدیم و اینک در وضعی زندگی می کنیم که هزار بار وحشتناک تر از آن دوره است.

فراموش نکنیم که هر چه می گوئیم از بحران سرمایه داری و در باره رمز و راز مدیریت بحران توسط سرمایه است. در طول چند دهه گذشته بحران این سان که گفتیم توسط سرمایه داران و دولت های سرمایه داری مدیریت شده است. یعنی این که کل بار آن همان گونه که اشاره کردیم و یا در واقع به سیاق مشتم نمونه خروار بر زندگی طبقه ما در سراسر دنیا سرشکن شده است. امروز یک میلیارد از همزنجیرانمان در دنیا بیکارند. ۳ میلیارد نفوس کارگری سکنه کره زمین با درآمدی کمتر از ۲ دلار آمریکا در روز زندگی می کنند. یک و نیم میلیارد کارگر و افراد خانواده های کارگری آب آشامیدنی ندارند و همین میزان فاقد هر نوع امکانات آموزشی و درس و مدرسه هستند. هر یک دقیقه ۲۰ کودک از از جمع کودکان خردسال و نوزاد طبقه ما از گرسنگی می میرند. همه این ها مظاهر بارز و مصادیق عریان مدیریت بحران توسط سرمایه هستند. اما کل این حوادث که شرح کامل آن ها مسلماً مثنوی ۷۰ من خواهد شد فقط و فقط مربوط به دهه های گذشته است، دهه هایی که در طول آن دولت های سرمایه داری اساساً از پدیده ای به نام بحران حرف نمی زدند و هر نوع سخن از بحران را کفر و شرک و الحاد تلقی می کردند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. بحران اینک از همه سو به حادثترین شکل و در گسترده ترین سطح و با سرکوبگرترین و کوبنده ترین حالت طغیان کرده است. دولت ها مرحله تازه ای از مدیریت بحران را با همان تعبیر و تعریفی که گفتیم دستور کار خود ساخته اند. امروز فریاد بحران، بحران از هر تریبون سرمایه در سراسر فضای زندگی انسان ها طنین انداز است. در پارلمان ها، وزارتخانه ها، سایر مراکز دولتی، نهادهای بین المللی سرمایه، دانشگاه ها و همه جا بحث بحران داغ است. تا همین امروز چند ده میلیون کارگر را در اروپای غربی و آمریکای شمالی راهی کویر گرسنگی ساخته اند. صد میلیارد صد میلیارد دلار آمریکا به صورت کاروان بی انتهای کمک های دولتی از هر گوشه نظام سرمایه داری برای رهایی عظیم ترین تراست های صنعتی و مالی و بانکی جهان به سوی

این مؤسسات سرازیر است، کمک هایی که تا آخرین ریال باید از محل نان بخور و نمیر فرزندان خانواده های کارگری پرداخت شود. در جهنم سرمایه داری ایران تمامی اقتصاددانان سرمایه، شمار کثیر دولتیان، کلیه صاحبان کارخانه ها و بنگاه های عظیم سرمایه گذاری شب و روز از ضرورت کمک به سرمایه ها برای اجتناب از غلتیدن در ورطه بحران سخن می رانند و همه آن ها بدون هیچ کم و کاست تاراج مستقیم آخرین بازمانده های معیشتی ما کارگران را برای رهایی سرمایه ها نشانه می گیرند. همه اصرار دارند که تمام بدهی های ۳۰ میلیارد دلاری سرمایه داران به بانک های دولتی مورد بخشش قرار گیرد تا دولت سرمایه در قبال آن قتل عام سراسری معیشت ما را برنامه ریزی کند، تا سطح دستمزدهای شاغلان طبقه ما را باز هم بسیار هولناک تر از امروز کاهش دهد، تا باز هم میلیون ها تن از توده های طبقه ما را بیکار سازد و به جمعیت بیکاران ده میلیونی دیگر ملحق کند، تا کودکان محروم از آموزش طبقه ما را از ۳۰٪ به مرز دو برابر برساند، تا هر نوع امکان دارو و درمان را از همه بخش های طبقه ما سلب کند و در یک کلام تا کل توده های همزنجیر ما را در گرداب هائل بحران سرمایه از هستی ساقط کند و از این طریق راه خروج سرمایه از بحران را هموار سازد.

همزنجیران!

ما در تمامی ۳۰ سال گذشته لحظه به لحظه آماج تعرض مرگبار نظام بردگی مزدی بوده ایم و زیر فشار این تعرضات همه چیز خویش را از دست داده ایم. ما اساساً جز زنجیرهای دست و پیمان هیچ چیز نداریم که از دست دهیم. اما در روزگار فعلی و به ویژه در پی ۳۰ سال تعرض بی امان سرمایه به سطح معیشت نازل و ناچیز ما حتی همین « هیچ چیز نداشتن» هم به طور واقعی معنای دیگری یافته است. ما نه فقط هیچ چیز برای از دست دادن نداریم بلکه اصلاً هیچ چیز برای زنده مان نداریم. آری، ما در چنین موقعیتی قرار گرفته ایم و تازه روز از نو روزی از نو. هنوز باید امواج بسیار هولناک تر و مصیبت بارتر و مرگ آفرین تر تهاجمات ناشی از طغیان بحران سرمایه داری را هم تحمل کنیم. در ماه های آینده بی گمان کارخانه های بسیار زیادی به ۵۰۰ کارخانه تا کنون تعطیل شده اضافه خواهد شد. میزان اضافه ارزش ها و سرمایه های نفتی دولت سرمایه داری تا همین امروز زیر فشار بحران از ۳۰٪ سال قبل کمتر شده است و معنای زمینی این کاهش آن است که بخش اعظم پروژه های صنعتی در دست اجرا یکسره تعطیل و کارگران آن بیکار خواهند شد. در نظر داشته باشیم که کل عایدات نفتی، ارزش اضافی و سرمایه ای است که توسط ما و همزنجیران ما در سراسر جهان تولید می شود. طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری کل این اضافه ارزش ها را به صورت سرمایه در قلمروهای مختلف و البته زیر عناوین مختلف سرمایه گذاری می کنند و برای بازتولید کل سرمایه اجتماعی به کار می گیرند. کاهش ۷۰ درصدی این حجم عظیم سرمایه به ناچار تعطیل بسیاری از مراکز کار و تولید و بیکاری انبوه توده های طبقه ما را به دنبال خواهد داشت. کاهش میزان این سرمایه ها آثار خود را هر چه سریع تر بر روی روند بازتولید کل سرمایه های موجود برجای خواهد گذاشت. مراکز بزرگ و کوچک صنعتی امکانات ارزی لازم برای واردات ماشین آلات و مواد خام و وسائل نیمه ساخته و به طور کلی بخش ثابت سرمایه خود را تا حد بسیار زیادی از دست خواهند داد. این امر به نوبه خود بیکاری را باز هم هر چه سهمگین تر گسترش می دهد. سرمایه داران برای تهیه و تشکیل و به کارگیری بخش ثابت سرمایه هایشان

هزینه های بیشتری پرداخت خواهند کرد. هزینه تولید کالاها بالا خواهد رفت و سود آن ها در معرض کاهش جدی قرار خواهد گرفت. یک چیز بسیار روشن است و ما بارها بر آن تأکید کرده ایم: صاحبان سرمایه و دولت آن ها آخرین ریال کاهش سودهایشان را نیز با سلاخی معیشت و آخرین لقمه های بازمانده نان فرزندان ما جبران خواهند کرد. سیلاب قهر و خشم انسان ستیز سرمایه از زمین و آسمان و از همه طرف به سوی ما پیش می آید. تشدید انفجارگونه گرسنگی و فلاکت توده های طبقه ما امری بسیار واقعی و حتمی است. زنگ خطر در همه جا برای ما به صدا درآمده است. آیا به راستی تحمل چنین وضعیتی امکان دارد؟

پاسخ به این پرسش دقیقاً به چگونگی برخورد ما کارگران با یورش انسان کش سرمایه بحرانی بستگی دارد. اگر به آن تن دردهیم و تسلیم آن شویم، آری تحمل آن و حتی بدتر از آن هم امکان پذیر است. انقلاب علیه سرمایه برای رهایی طبقه کارگر امری جبری و محتوم نیست که در تاریخ حتماً و لزوماً اتفاق بیفتد. یک شق دیگر درمقابل یورش ستمگرانه سرمایه این است که ما سرمان را بر زمین بگذاریم و بمیریم و دم برنیاوریم. این که ما کارگران کدام یک از این دو شق را بر خواهیم گزید به براین دو عامل بستگی دارد، یکی عمل اجتماعی تاریخ ساز خود ما و دیگری چهارچوبی تاریخی که از پیش تعیین شده است و ما بی آن که در ایجاد آن نقشی داشته باشیم به درون آن پا گذاشته ایم و به اسارت آن درآمده ایم. بسته به این که در این براین کدام یک از این دو عامل بر دیگری چیره شود ما یا از ستم سرمایه رها خواهیم شد و به پیش تاریخ انسان پایان خواهیم داد یا همچنان درمانده در اسارت این رابطه انسان ستیز فرو خواهیم ماند. بنابراین، اگر می خواهیم از دست سرمایه درمان بمانیم و، از آن بالاتر، به آن یورش بریم و آن را از عرش اعلای فرمانروایی اش به زیر کشیم تنها یک راه داریم و آن عبارت است از تبدیل طبقه خودمان از یک طبقه در خدمت دیگران (طبقه در خود) به یک طبقه در خدمت خود (طبقه برای خود) با هدف به منصفه ظهور در آوردن عمل اجتماعی تاریخ ساز خود رهایی طبقه کارگر و غلبه بر چهارچوب تاریخی که ما را احاطه کرده و بر سرنوشت مان حاکم شده است. اما تمام مسئله بر سر همین تبدیل و چگونگی آن است. تمام مسئله این است که طبقه کارگر، که با همه مبارزه ای که علیه سرمایه می کند باز هم در خدمت طبقه سرمایه دار و دولت آن قرار دارد، چگونه می تواند به طبقه ای در خدمت خود تبدیل شود؟ برای پاسخ به این پرسش باید ببینیم که چه عاملی طبقه کارگر را در خدمت طبقه سرمایه دار و دولت آن قرار داده و چگونه می توان این عامل را از میان برداشت. کارگر کسی است که جز فروش نیروی کارش هیچ راه دیگری برای زندگی ندارد و دقیقاً همین نیاز به فروش نیروی کار برای زنده ماندن است که طبقه کارگر را در خدمت طبقه دیگری (طبقه سرمایه دار) قرار می دهد، طبقه ای که بر بستر همین نیاز می تواند نیروی کار طبقه کارگر را بخرد و ارزشی بیش از آنچه صرف تولید آن شده از آن بیرون بکشد (ارزش اضافی). بنابراین، آن عامل اصلی که طبقه کارگر را در خدمت طبقه سرمایه دار و دولت آن قرار می دهد و در واقع علت اصلی ضعف و ناتوانی و ذلت و درماندگی و سیه روزی طبقه کارگر همین رابطه خرید و فروش نیروی کار است. همین رابطه است که تمام قدرت طبقه کارگر را از درون وجود او بیرون می کشد و آن را در قالب سود و سرمایه و دولت و تمام مظاهر نظام سرمایه داری به قدرت حاکم بر سرنوشت او تبدیل می کند. این چنین طبقه کارگر ضعیف و ناتوانی برای قدرتمند شدن و در خدمت خود قرار گرفتن فقط و فقط یک راه دارد و آن باز پس گرفتن قدرتی است که از وجود او بیرون کشیده شده و بر او حاکم گشته است. بی تردید، شکل نهایی این باز پس گیری

قدرت و احاله آن به تمام جامعه مستلزم شرایطی است که به آن اوضاع انقلابی گفته می شود و در هر زمانی، از جمله زمان کنونی، مهیا نیست. پرسش این است که تا پیدایش آن اوضاع چه کار باید کرد؟ تمایز رویکرد ما به عنوان فعالان ضدسرمایه داری طبقه کارگر در همین جاست که خود را نشان می دهد. ما می گوئیم طبقه کارگر برای مبارزه با سرمایه داری منتظر اوضاع انقلابی نمی ماند و در واقع حتی در اوضاع غیرانقلابی نیز چاره ای جز مبارزه با سرمایه داری ندارد. در اوضاع کنونی، طبقه کارگر می تواند و باید با راهکارهای ضدسرمایه داری بر قدرت ربوده شده از خود اعمال فشار کند و به نسبت قدرت متحد و متشکل خود کفه این قدرت را به سود کارگران سنگین کند. ما می گوئیم ظرف این اعمال فشار نه تشکل های فرمیستی از نوع سندیکا و اتحادیه بلکه شورایی است که آحاد کارگران را در این مبارزه ضدسرمایه داری دخالت دهد. ما می گوئیم در مراکز کار و تولیدی که دایر هستند و تعطیل نشده اند راهکاری که بتواند هدف ضدسرمایه داری اعمال فشار بر شریان حیاتی تولید ارزش اضافی را برآورده کند اعتصاب است. اما در مراکز در معرض تعطیل، اعتصاب کارایی ندارد و راهکار مناسب برای این مراکز تصرف آن ها به قصد اداره کار و تولید توسط شوراهای کارگری است. بدین سان، قدم اول و در واقع پیش شرط راهکارهای فوق برای اعمال قدرت علیه سرمایه ایجا د شورای کارگری در هر مرکز کار و تولید حول منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر است. پس، سخن بر سر صرف متحد و متشکل شدن نیست. بسیاری از اتحاد و تشکل کارگران حرف می زنند. اما اتحاد و تشکل مورد نظر آنان نه ظرف و ابزار مبارزه علیه سرمایه بلکه، کاملاً برعکس، ظرف کفن و دفن جنبش طبقاتی ما در گورستان سازش با نظام سرمایه داری است. با سندیکاسازی و مبارزه قانونی و حلق آویز کردن خود به دار اتحادیه های مزدور سرمایه جهانی و دولت های حامی آن ها، با نوشتن نامه فدایت شوم به گای راید و نوع این کارها نمی توان با سرمایه داری مبارزه کرد و نمی توان هیچ مقاومتی را در مقابل تهاجمات سرمایه داران و دولت آن ها سازمان داد. اتحادیه های کارگری هم اکنون در سراسر جهان با تمامی قوا در رکاب سرمایه برای تحمیل تمامی بار بحران بر گرده طبقه ما شمشیر می زنند. چگونه می توان با سندیکاسازی باب طبع این اتحادیه ها و با دخیل بستن به این امام زاده های حامی سرمایه با تعرضات نظام سرمایه داری مقابله کرد؟ باید به پا خیزیم و به صورت سراسری و شورایی حول منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر علیه سرمایه متشکل شویم و با افق الغای رابطه خرید و فروش نیروی کار به پیش رویم.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم!

برای جلوگیری از بیکاری، کارخانه های در معرض تعطیل را به تصرف خود درآوریم!

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۲۷ آذر ۸۷

www.hamaahangi.com
hamaahangi@gmail.com